اثر هنری بزرگ

کاوشی در معیارهای هنر ماندگار

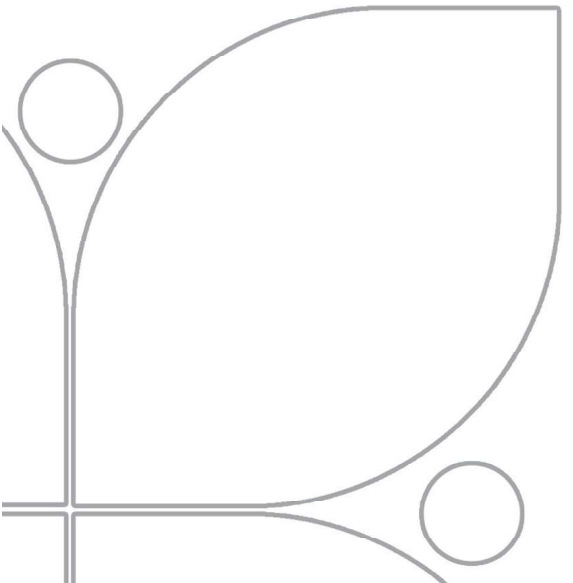

- سرشناسه: میتیاس، مایکل اچ.، ۱۹۳۹– م. Mitias, Michael H., 1939-
- عنوان و نام پدیدآور: اثر هنری بزرگ؛ کاوشی در معیارهای هنر ماندگار
  نویسنده: مایکل اچ. میتیاس؛ مترجم: نوشین شاهنده
- مشخصات نشر: تهران، موسسه فرهنگی و هنری دیدگاه کاوش و سازندگی دکسا، ۱۴۰۴.
- مشخصات ظاهری: ۲۱۱ ص.
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۱۳۶۳-۰۷-۰
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
- یادداشت: عنوان اصلی .What make an artwork great?, [2024]
- عنوان دیگر: کاوشی در معیارهای هنر ماندگار
- موضوع: شاهکار هنری Masterpiece, Artistic
- ز یبایی‌شناسی Aesthetics
- شناسهٔ افزوده: شاهنده، نوشین، ۱۳۵۳–، مترجم.
- رده‌بندی کنگره: N ۷۲/۵
- رده‌بندی دیویی: ۷۰۱
- شمارهٔ کتابشناسی ملی: ۱۰۴۱۸۹۱۱

اثر هنری بزرگ

کاوشی در معیارهای هنر ماندگار

نویسنده

مایکل اچ. میتیاس

مترجم

نوشین شاهنده

دُکسا

اثر هنری بزرگ

کاوشی در معیارهای هنر ماندگار

نویسنده: مایکل اچ. میتیاس
مترجم: نوشین شاهنده

دُکسا

صفحه‌آرا: غزل محسن‌زاده
طراح جلد: هادی جلدی
چاپ اول: پاییز ۱۴۰۵
شمارگان: ۲۵۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۱۳۶۳-۰۷-۰

تهران، صندوق پستی ۱۴۶۵۵۹۴۳
۰۲۱۵۴۹۳۲۲۲۲
publication@doxa-v.org
www.doxa-v.org
Doxa_vision

سخن هیئت تحریریه

دُکسا باور دارد که کتاب دریچه‌ای است به سوی افقی تازه برای اندیشیدن و زیستن. رسالت ما برگزیدن و فراهم‌آوردن آثاری است که بتوانند به زندگی امروز جامعهٔ ایران معنا بیفزایند، توان رویارویی با مسائل فردی و اجتماعی را تقویت کنند، و راهی بگشایند به سوی آینده‌ای روشن‌تر و آگاهانه‌تر.

ما با دقت و وسواس علمی، از میان آثار برجسته و پژوهش‌های معتبر جهانی و داخلی، کتاب‌هایی را انتخاب می‌کنیم که از پشتوانه‌ای استوار در اعتبار دانشگاهی، تجربهٔ اندیشمندان، و ناشران معتبر برخوردار باشند. هدف ما صرفاً افزودن بر قفسه‌های کتابخانه‌ها نیست، بلکه فراهم‌آوردن منابعی است که دانش و آگاهی را با نیازهای واقعی و مسائل امروز جامعهٔ ایران پیوند زنند.

چه در عرصهٔ ترجمه و چه در حوزهٔ تألیف، اهتمام ما آن است که دستاورد پژوهشگران و نویسندگان برجسته به زبان فارسی در دسترس قرار گیرند؛ آثاری که، علاوه‌بر انتقال دانش، پاسخی درخور به پرسش‌های انسان معاصر بدهند و زمینه‌ساز پرورش نگاهی ژرف‌تر به جهان باشند.

مخاطبان ما دایرهٔ وسیعی از افرادی هستند که به بالندگی این سرزمین می‌اندیشند، افرادی که به نقد و تحلیل، و فهم مسائلِ نظری علاقه‌مندند و دغدغهٔ کم‌رنگ کردن مشکلاتِ عملی را دارند؛ آنان که در اندیشه و عمل پویا هستند و همواره در پی نگریستن به خود و جامعه از منظرهای متعددند.

امید داریم هر کتابِ دُکسا پلی باشد میان اندیشه و عمل، میان خِرد و زندگی؛ تلاشی کوچک اما استوار برای ساختن جامعه‌ای آگاه‌تر، توانمندتر، و دارای پیوندی قوی‌تر با میراث فکری و فرهنگیِ ایران و جهان.

تورج اله‌وردی و افشین سپهوندی

فهرست

۱. پیش‌گفتار ۹

۲. خاستگاه اثر هنری ۱۵

۱.۲. پرسش از خاستگاه اثر هنری ۱۵

۲.۲. آفرینش هنری: عمق در هنر ۲۵

۳.۲. عمق در هنر: اثر هنری ۳۱

۴.۲. ماهیت عمق زیبایی‌شناختی ۴۰

۳. شرایط ادراک زیبایی‌شناختی ۴۵

۱.۳. داشتن تجربهٔ زیبایی‌شناختی ۴۵

۲.۳. اثر هنری همچون عمق معنای انسانی ۵۵

۳.۳. مسئلهٔ معنای زندگی انسان ۶۸

۴.۳. مرگ ایوان ایلیچ: یک تحلیل ۷۳

۴. عمق زیبایی‌شناختی ۸۹

۱.۴. عمق زیبایی‌شناختی به مثابه اصل تبیین ۸۹

۲.۴. مسئلهٔ عمق زیبایی‌شناختی ۹۷

۳.۴. مسئلهٔ ادراک زیبایی‌شناختی ۱۰۱

۴.۴. حکم زیبایی‌شناختی حسی ۱۰۷

۵.۴. کیفیت‌های متافیزیکی ۱۱۹

۶.۴. مبنای قضاوت زیبایی‌شناختی ۱۳۰
۷.۴. داوری دربارهٔ ارزش زیبایی‌شناختی ۱۳۹

۵. آنچه اثر هنری را بزرگ می‌کند ۱۴۳
۱.۵. مفهوم بزرگی در هنر ۱۴۳
۲.۵. معیارهای سنجش زیبایی‌شناختی ۱۴۴
۳.۵. اثر هنری بزرگ جادویی است ۱۵۳
۴.۵. زبان اثر هنری بزرگ جهان‌شمول است ۱۶۹
۵.۵. مفهوم ذات ۱۷۶
۶.۵. مفهوم جهان‌شمول ماهیت بشری ۱۸۰
۷.۵. اثر هنری بزرگ جاودانه است ۱۸۵

نمایه ۲۰۵

فرهیختهٔ گرامی، ما در نشر دُکسا برای پاس‌داشت محیط زیست و کمینه‌کردن صدمات درازمدت ناشی از صنعت چاپ، و همچنین با هدف کاهش هزینهٔ تمام شدهٔ کتاب، ارجاعات و یادداشت‌های پایانی هر فصل را حذف کرده‌ایم، اما شما همواره می‌توانید با اسکن کد روبه‌رو، به صفحهٔ اختصاصی این کتاب در وب‌سایت نشر دُکسا مراجعه کنید و علاوه بر مشاهدهٔ ارجاعات، یادداشت‌ها، و توضیحات تکمیلی مترجم، از خطاهای احتمالی مرتبط با چاپ و ترجمهٔ کتاب آگاه شوید.

۱

پیش‌گفتار

در مطالعه‌ای جدید، جان فیشر[۱] به طرزی قانع‌کننده استدلال می‌کند: «هنگامی که مفهوم ارزش هنری را تحلیل یا از آن دفاع می‌کنیم، تقریباً همیشه با توسل به ارزش‌هایی است که با هنر والا[۲] مرتبط‌اند و با نمونه‌هایی از آثار هنری والا نشان داده می‌شوند»[۳]. این گزاره به این معناست که درک کافی از ارزش ــ یعنی ساختار، وجه وجودی، و تجربهٔ آن ــ شرطی لازم (الف) نه‌فقط برای تمایز انواع هنر، مثلاً والا یا پست، جدی یا سرگرم‌کننده، خوب یا بد، اصیل یا غیراصیل، بزرگ یا معمولی، موقت یا ماندگار است، (ب) بلکه برای سنجش ارزش اثر هنری، صرف‌نظر از ژانر، سبک، یا فرم هنری آن، یعنی برتری یا شایستگی آن به عنوان هنر زیبا[۴] نیز هست. تمرکز من در این کتاب بر نوع دوم تحقیق است، یعنی مبنای سنجش زیبایی‌شناختی در هنر. پرسش خاصی که به طور انتقادی، تحلیلی، و سازنده بررسی خواهم کرد این است که چه چیزی یک اثر هنری را بزرگ، باشکوه، عالی، بی‌نظیر، برجسته، یا یک

---

۱. John Andrew Fisher: استاد بازنشستهٔ دانشگاه کلورادو که در حوزه‌های نظریهٔ زیبایی‌شناختی و فلسفهٔ هنر فعال است.

2. high art

3. Fisher, 2013, p. 474.

4. fine art

شاهکار می‌سازد؟ تحت چه شرایط موجهی می‌توانیم اثری هنری را با این صفات یا صفات مشابه توصیف کنیم؟ من ارزش یا جایگاه زیبایی‌شناختی آثار هنری بزرگ یا استثنایی را با بیش از یک صفت عالی توصیف کرده‌ام، تنها به این دلیل که چنین کیفیت زیبایی‌شناختی‌ای (همچنان که به‌تفصیل توضیح خواهم داد) در برابر یک توصیف خاص یا قطعی مقاومت می‌کند؛ و بااین‌حال، واقعیت آن و تجربه‌اش که در فرایندتأمل زیبایی‌شناختی مبنای هر گفتمان یا قضاوت زیبایی‌شناختی قرار می‌گیرد، وفور معنای انسانی در آن است. چنین اثر هنری‌ای، منبعی پایان‌ناپذیر و همیشگی برای تأمل زیبایی‌شناختی است. به باور من، این پایان‌ناپذیری، توصیف اثر هنری بزرگ را از طریق صفات عالی و زیبایی‌شناختی گوناگون توجیه می‌کند.

ما معمولاً برخی آثار خاص موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی، تئاتر، یا آثار ادبی را بزرگ می‌دانیم؛ برای مثال، موبی‌دیک ملویل[1]، سمفونی نهم بتهوون[2]، هملت شکسپیر[3]، کلیسای سیستین میکل‌آنژ[4]، و معبد پارتنون[5] در آتن. اما چه چیزی آن‌ها را بزرگ می‌سازد؟ چه رسانه و مدیوم [واسطه / میانجی] بیان هنری، فلز برنز باشد و چه خطوط و رنگ‌ها، حرکت، صدا، یا افسانه و داستان، جوهر و ماده یا عنصر ذاتی‌ای که اثر هنری را در هر حوزه‌ای از هنر بزرگ می‌سازد یکسان است: معنای انسانی. بیش‌تر زیبایی‌شناسان، اگر نگوییم همه، عنصر یا عاملی را که یک مصنوع را به هنر تبدیل می‌کند، براساس معنا یا ارزش انسانی آن تفسیر می‌کنند. این امر با این فرض پشتیبانی می‌شود که تجربهٔ ارزش اساساً تجربهٔ معنایی انسانی است که می‌تواند اخلاقی، متافیزیکی، مذهبی، فکری، اجتماعی، شخصی،

1. *Moby Dick* (Melville)
2. *Ninth Symphony* (Beethoven)
3. *Hamlet* (Shakespeare)
4. *Sistine Chapel* (Michelangelo)
5. *Parthenon*

سیاسی، یا مادی باشد. یک مصنوع تا آن‌جا یک اثر هنری است که بُعدی از ارزش‌ها یا معنای انسانی را بیان یا تجسم کند. بااین‌حال، همهٔ آثار هنری از نظر ارزش برابر نیستند؛ برخی جذاب‌تر، مطلوب‌تر، خشنودکننده‌تر، تعالی‌بخش‌تر و خلاصه آن‌که با ارزش‌تر از دیگر آثار هنری‌اند. به همین دلیل باید بپرسیم، چه چیزی یک اثر هنری متوسط یا ضعیف را از یک اثر برجسته متمایز می‌سازد؟ یا مبنای نسبت دادن یک میزان یا نوع خاصی از ارزش به یک اثر هنری چیست؟ برای مثال، هم آهنگ‌های بیتلز[1] اثری هنری هستند و هم سمفونی پنجم بتهوون؛ اما چه چیزی سمفونی پنجم را یک شاهکار می‌سازد، درحالی‌که مثلاً آهنگ Hold Me Tight بیتلز را نه؟

فرضیه‌ای که در صفحات بعدی توضیح خواهم داد و از آن دفاع خواهم کرد این است که مبنای آنچه یک اثر هنری را بزرگ، باشکوه، یا عالی می‌سازد، عمق زیبایی‌شناختی[2] است. عمق مورد نظر در این فرضیه، عمق معنای انسانی است: یک اثر هنری تا آن‌جا بزرگ است که عمق معنای انسانی را بیان یا تجسم کند. بااین‌حال، نوع عمقی که یک اثر هنری را به عنوان اثری بزرگ متمایز می‌کند، در عمق معنای خود، از آثار معمولی، متوسط، یا صرفاً دلپذیر فراتر می‌رود. اما مانند هر نوع عمقی ــ طبیعی یا روان‌شناختی ــ عمق انسانی ساحتی از هستی است. بااین‌حال، عمق در تجربهٔ زیبایی‌شناختی نه‌تنها همچون جهانی از معنا، بلکه به مثابه منبعی پایان‌ناپذیر برای تحقق معنایی عمیق‌تر و غنی‌تر ظاهر می‌شود. پس، ویژگی‌های اساسی چنین عمقی چیست؟

در تلاش برای اثبات اعتبار این فرضیه، ابتدا به بررسی پیدایش عامل یا بُعدی می‌پردازم که یک ابژه را به یک اثر هنری تبدیل می‌کند، زیرا این بُعد،

1. Beatles
2. aesthetic depth

جایگاه هستی‌شناختی ارزش یا معنای انسانی آن است. در فرایندِاین کاوش، من نخست به وجه وجودی[1] بُعد هنری در اثر هنری خواهم پرداخت؛ یعنی به این امر که واقعیتی را که هنرمند می‌آفریند چگونه در فرم اثری که در فرایندآفرینش هنری به آن شکل می‌دهد، وجود دارد؟ در این‌جا فرض من بر این است که هنرمند رسانه یا مدیوم خود را خلق نمی‌کند، بلکه فقط آن را شکل می‌دهد. دوم، چگونه بُعد هنریِ اثر هنری در تجربهٔ زیبایی‌شناختی جان می‌گیرد و زنده می‌شود؟ یا تحت چه شرایط ادراکی‌ای، بُعد هنری همچون دنیایی از معنا در تجربهٔ زیبایی‌شناختی پدیدار می‌گردد؟ من این پرسش را مطرح می‌کنم، زیرا بُعد هنری در فرایندادراک زیبایی‌شناختی و در قالب عمق معنای انسانی، همچون جهانی از معنا آشکار می‌شود. این بُعد، جایگاه هستی‌شناختیِ[2] عمقی است که اثر هنری آن را تجسم می‌بخشد. در ادامه، مفهوم عمق زیبایی‌شناختی را بیان خواهم کرد. اگر اثر هنری به واسطهٔ عمق معنای انسانی‌ای که تجسم می‌بخشد بزرگ است، تحلیل کافی این مفهوم پیش‌شرطی برای توضیح ویژگی‌هایی است که یک اثر هنری را بزرگ می‌سازد. سوم، ویژگی‌های اصلی عمق زیبایی‌شناختی که اثری هنری را همچون اثری بزرگ متمایز می‌سازد، چیست؟ در مقایسه با عمق یا سطحی بودنی که در آثار هنری معمولی، متوسط یا صرفاً خوب با آن مواجه می‌شویم، هدف من از طرح این پرسش، روشن کردن هر چه بیش‌تر ماهیت ویژگی‌هایی است که این عمق را منحصربه‌فرد می‌سازد. در ادامه، خلاصه‌ای از مسائل و موضوعات مورد بحث در چهار فصلی که بخش عمده این کتاب را تشکیل می‌دهند، ارائه خواهم داد.

فصل ۲ به تحلیل پیدایش و خاستگاه اثر هنری اختصاص دارد. تمرکز

---

1. mode of existence 2. ontic locus

این تحلیل بر فعالیت و کنشی است که اثر هنری از طریق آن به وجود می‌آید. استدلال من این است که چنین کنشی به معنای واقعی کلمه خلاقانه است، زیرا شامل آفرینش پدیده‌ای جدید و منحصربه‌فرد می‌شود و هنرمند عمقی از معنای انسانی را خلق می‌کند. عمق انسانی، عمق هستی یک انسان است و تفاوت‌های آن نامتناهی بودن، وفور، و پویایی است. افزون بر این، با جزئیات بیش‌تری استدلال خواهم کرد که معنای انسانی، ارزش انسانیِ تحقق‌یافته است. بر این اساس، قلمروی معنای انسانی، قلمروی ارزش‌های انسانیِ تحقق‌یافته است.

فصل ۳ به تحلیل شرایطی اختصاص دارد که ذیل آن بُعد هنریِ نهفته در اثر هنری به منزلهٔ پتانسیل موجود در زیبایی‌شناسی همچون جهان معنای انسانی یا عمق معنای انسانی آشکار می‌شود. این تحلیل را با بحثی دربارهٔ تفکر ایدئالیستی آغاز می‌کنم. تفکر ایدئالیستی، زبانی است که در فرایندآفرینش هنری و ادراک زیبایی‌شناختی استفاده می‌شود. هر دوی این فرایندها، یعنی آفرینش هنری و ادراک زیبایی‌شناختی، دیالوگی [گفت‌وگویی] هستند. همچنین مفهوم ادراک زیبایی‌شناختی را تحلیل و استدلال خواهم کرد که اساس آن سه‌لایه و شامل ویژگی‌های حسی، روان‌شناختی، و زیبایی‌شناختی یا نوخاسته[1] است. نکتهٔ اصلی‌ای که آن را برجسته می‌سازم این است که گوهرهٔ اثر هنری به مثابه هنر، معنای انسانی آن است که با تحلیلی زیبایی‌شناختی و دقیق از مرگ ایوان ایلیچ تولستوی[2] آن را نشان خواهم داد.

فصل ۴ مفهوم عمق زیبایی‌شناختی را تحلیل می‌کند. استدلال من این است که این مفهوم به مثابه یک اصل تبیین[3] در تلاش ما برای درک هر چه

1. emergent
2. *The Death of Ivan Ilych* (Tolstoy)
3. principle of explanation

بیش‌تر ویژگی‌هایی که یک اثر هنری را بزرگ می‌سازد، عمل می‌کند. به چه معنا این مفهوم به عنوان یک اصل تبیین عمل می‌کند؟ پاسخ به این پرسش با بحثی دربارهٔ ادراک زیبایی‌شناختی دنبال می‌شود: چه نوع ویژگی‌های زیبایی‌شناختی‌ای در این فرایندپدیدار می‌شوند؟ من سه نوع ویژگی را از یکدیگر بازمی‌شناسم: حسی، متافیزیکی یا زیبایی‌شناختی، و ارزشی. قضاوت یا حکم زیبایی‌شناختیِ بزرگی در هنر، ویژگی‌ای ارزشی است.

فصل ۵ به طور عمیق جنبه‌هایی را تحلیل می‌کند که یک اثر هنری را بزرگ می‌سازد، یعنی جادویی بودن، جهان‌شمول بودن، و جاودانه بودن. در آن‌جا استدلال می‌کنم که هر معیاری برای سنجش بزرگی یا برتری اثر هنری باید از درک واقعی این سه ویژگی نشئت بگیرد؛ در غیر این صورت، آن‌ها یا به طرزی ناموجه وارد فرایندسنجش زیبایی‌شناختی می‌شوند یا اساساً تحمیل می‌شوند. این ادعا را به‌تفصیل مورد بحث قرار می‌دهم و سعی می‌کنم ماهیت اساسی جادو، جهان‌شمولی، و جاودانگی در هنر را توضیح دهم.

۲

خاستگاه هنری

۱.۲. پرسش از خاستگاه اثر هنری

بحث خود را دربارهٔ مسئلهٔ بزرگی در هنر با بررسی خاستگاه بُعد هنریِ اثر هنری آغاز می‌کنم، زیرا درک خاستگاه هر چیزی ــ مادی یا روحی ــ پرتویی کافی بر ماهیت آن می‌افکند. چنین درکی برای نسبت دادن هر گونه ویژگی، جنبه، عملکرد، یا ارزشی به آن چیز، ضروری است. برای مثال، آگاهی از علت یک بیماری برای درک ماهیت آن ضروری است و به نوبهٔ خود برای کشف درمان آن نیز حیاتی است. به همین ترتیب، دانستن خاستگاه یا شرایطی که تحت آن بُعد هنریِ اثر هنری پدید می‌آید، برای درک ماهیت اثر هنری ضروری است که آن هم به نوبهٔ خود برای تبیین، توجیه، یا اطمینان از حضور یا غیاب یک جنبه، ویژگی، یا ارزش در اثر، ضروری است. آیا می‌توانیم به طرزی معنادار از عمق انسانی، زیبایی‌شناختی، یا هنری سخن گوییم اگر درکی کافی از بُعد هنری اثر یا آنچه آن را به اثری هنری تبدیل می‌کند، نداشته باشیم؟ افزون بر این، آیا می‌توانیم ماهیت اثر هنری را درک کنیم اگر منبع، علت، یا شرایطی را که تحت آن به وجود آمده است، ندانیم؟ این پرسش‌های رتوریک [بلاغی] به این معناست که

یک مصنوع وجود خود را از منبع، خاستگاه، یا عواملی که آن را به وجود می‌آورند می‌گیرد. به نظر من، دانش کافی دربارهٔ چگونگی پیدایش مصنوع، درک ما را از ساختار اساسی آن افزایش می‌دهد. بنابراین، شناخت معقولِ خاستگاهِ ساحتی که مصنوع را به هنر تبدیل می‌کند، پیش‌نیازی برای درک کافیِ چگونگی وجود و ماهیت بنیادین بُعد هنریِ اثر هنری است. این امر دست‌کم باید پرتوی جدیدی از درک را بر پویایی و نقش این بُعد در تلاش برای بررسی ویژگی‌هایی بتاباند که آن را به اثری هنری تبدیل می‌کند. بسیار مهم است که به این نکته توجه داشته باشیم که هر گفتمانی دربارهٔ صِرفِ زیبایی‌شناسی یا عمق اثر هنری، به منزلهٔ گفتمانی دربارهٔ ویژگی‌های اساسی همین بُعد است. آیا می‌توانیم این عمق را به هر شیوه‌ای توصیف کنیم اگر ماهیت اساسی بُعد هنری را ندانیم؟

به‌شدت نیاز داریم که به این پرسش پاسخ دهیم، به‌ویژه به این دلیل که ــ همچنان که اندکی بعد توضیح خواهم داد ــ بعد هنریِ اثر هنری به عنوان یک ویژگی حسی یا یک واقعیت حاضر و آماده، آن‌گونه که ویژگی‌های حسی و اشیای معمولی به حواس ما ارائه می‌شوند، داده نمی‌شود. این نوعی خلق از عدم[1] انسانی است. اثر هنری، به‌خودی‌خود، یک شیء طبیعی نیست؛ بلکه توسط کنشِ خلاقانهٔ تخیل به وجود می‌آید. بااین‌حال، اگرچه یک شیء طبیعی نیست، اما به همان اندازه، اگر نگوییم بیش‌تر، واقعی است. این ادعا فرض می‌کند که انسان‌ها، به عنوان انسان، در دنیایی که خود می‌آفرینند زندگی می‌کنند. برخلاف حیواناتی که مستقیماً در محیط طبیعی خود زندگی می‌کنند، انسان‌ها در یک محیط ساخته‌شده زندگی می‌کنند. حتی محیط طبیعی، که محیط ساخته‌شده پای در آن دارد

1. ex nihilo

و به‌اصطلاح در آن لنگر انداخته، انسانی شده است. انسان‌ها محیط طبیعی را هم مطابق با تصاویر [ایماژهای] خود به عنوان یک انسان، بازآفرینی یا اصلاح می‌کنند. می‌توان گفت که طبیعت، ماده یا مصالحی است که انسان‌ها در آن و از طریق آن جهان و زندگی خود را می‌آفرینند. ادامهٔ این بخش به تحلیل خاستگاه بُعد هنریِ اثر هنری خواهد پرداخت.

واژهٔ «genesis» از واژهٔ یونانی gignesthai به معنای «زاده شدن» گرفته شده است که در لاتین به «زایش، نسل» ترجمه می‌شود. جست‌وجو برای خاستگاهِ یک واقعیت به دنبال (الف) مکان یا زهدانی است که واقعیت در آن به وجود می‌آید و (ب) نوع واقعیت یعنی نوع عناصری که ساختار یا هویت بنیادین آن را شکل می‌دهند. واقعیت، ماهیت یا هویت خود را از خاستگاهی که آن را به وجود می‌آورد، می‌گیرد. برای مثال، پرتوهای نوری که جهان فیزیکی ما را روشن می‌کنند، وجود خود را از خورشید می‌گیرند. آن‌ها ماهیت خورشید را آشکار می‌سازند، زیرا از آن ساطع می‌شوند. به همین ترتیب، درخت بلوط وجود خود را از دانهٔ بلوط می‌گیرد. درخت، تجلی مادیِ ذاتِ دانه است. درخت همان دانهٔ بلوط بزرگ‌شده است. این ماهیت بنیادین، دانه را به عنوان یک دانهٔ بلوط آشکار می‌کند؛ به عبارت دیگر، ذات آن، تجسمی از ساختار اساسیِ دانه است. تلاش برای تحقیق دربارهٔ منشأ یا قدرتی که جهان را به وجود می‌آورد، در واقع تلاش برای شناخت ماهیت عناصر اصلیِ تشکیل‌دهندهٔ ساختار بنیادین آن است. تاریخ متافیزیک از عصر تالس تا به امروز، پیشینهٔ تلاش‌های فیلسوفان براساس دیدگاه یا تأملی عقلانی، سیستماتیک، و جامع برای نظریه‌پردازی دربارهٔ قدرت زیربناییِ وجود جهان به مثابه فرایندی کیهانی است ــ یعنی نظریه‌پردازی دربارهٔ نوع قدرتی که این فرایند را ایجاد می‌کند و بر آن نظارت دارد به منظور درک ماهیت ماده، حیات، و آگاهی. فرض بر این است که معرفت به این قدرت

و شرایط آفرینش جهان، هدف یا معنای وجود به طور عام و وجود انسان به طور خاص را روشن خواهد ساخت. امکان چنین تأملی، فرض را بر این می‌گیرد که درک علت یک شیء، صرف‌نظر از نوع، اندازه، یا ارزش آن، ساختار بنیادین آن و در نتیجه هدف وجود آن را روشن خواهد ساخت.

اگر بخواهم مفهوم ارسطو از علیت[1] را به عنوان یک اصل تبیین در تلاش خود برای کشف مبنای بزرگی در هنر بپذیرم، می‌توانم بگویم که: قلمروی ارزش‌های انسانی «علت مادی»، هنرمند «علت فاعلی»، بینشی که فرایندآفرینش هنری را هدایت می‌کند «علت صوری»، و بیان یا انتقال معنای انسانی «علت غایی» است. ارائه تبیینی کافی دربارهٔ امکان بزرگی در یک اثر هنری بدون درک شرایطی که تحت آن اثر هنری (الف) به عنوان نوع خاصی از واقعیت پدیدار می‌شود و (ب) به عنوان این نوع واقعیت در تجربهٔ درک‌کنندهٔ زیبایی‌شناختی اثر هنری به وجود می‌آید، بسیار دشوار است. نوع علت یا علیتِ درگیر در پیدایش اثر هنری، خطی نیست بلکه ضمنی است، زیرا علت مجموعه‌ای از عوامل مرتبط علّی[2] است. تبیین این عوامل و چگونگی عملکرد، کنش، یا تعامل آن‌ها در تولید اثر هنری برای درک چگونگی ارتقای یک اثر هنری به جایگاه عظمت و بزرگی، ضروری است.

پذیرش مفهوم ارسطویی علیت به عنوان یک مدلِ تبیین برای تفسیرِ معقولِ مبنای بزرگی در هنر، نه‌فقط ضروری که حیاتی است؛ زیرا عامل آفرینش هنری، یعنی بُعد هنری اثر هنری، به عنوان یک واقعیتِ حاضر و آماده ارائه نمی‌شود، بلکه همچون پتانسیلی است که می‌تواند تحت شرایط ادراکی خاص به عنوان نوع خاصی از یک ابژه ظاهر شود. وقتی در مقابل

---

۱. ارسطو برای تبیین اصل علیت به علل چهارگانهٔ مادی، فاعلی، صوری، و غایی قائل است و معتقد است هر چهار علت در تبیین اصل علیت حضور دارند.

2. causally interrelated factors

تابلوی «مونالیزا[1]» که بر دیوار اتاقی در «لوور» آویزان است می‌ایستم و با چشمان عادی خود مشاهده‌اش می‌کنم، آن را همچون یک اثر هنری درک نمی‌کنم، چه رسد به این‌که تجربه‌اش کنم. تمام چیزی که می‌بینم، تصویری از زنی است که به شکلی خاص نشسته و یک صحنهٔ طبیعی در پس‌زمینه دارد. حتی این شیوهٔ دیدن نیز تفسیری است، زیرا براساس ایده‌ها، تداعی‌ها، و مقایسه‌های از پیش تعیین‌شده قرار دارد. ادراک من، همانند یک گزارهٔ علمی، تا حد زیادی توصیفی است. هر گزاره‌ای که درباره‌اش بیان می‌کنم براساس آن چیزی است که می‌بینم؛ نمی‌توانم چیزی را که نمی‌بینم به آن نسبت دهم. خلاصه آن‌که، چشم‌های عادی من، تابلوی نقاشی را به عنوان یک اثر هنری درک یا قضاوت نمی‌کند و نمی‌تواند هم بکند، زیرا ویژگی، عنصر، یا عاملی که آن را هنر می‌سازد، برای چشمان من قابل مشاهده نیست. و بااین‌حال، این نقاشی یک اثر هنری است. عامل آفرینش هنری چگونه به وجود می‌آید و چگونه در تصویری که چشمان عادی‌ام به من ارائه می‌دهند، نهفته است؟

تبیین کافی دربارهٔ مبنای بزرگی در هنر مستلزم شناخت وضعیت هستی‌شناختی و ماهیت عامل آفرینش هنری، یعنی بُعد هنری اثر هنری است؛ زیرا اگر یک اثر هنری بزرگ باشد، ویژگی بزرگی باید بر همین بُعد بنا شده باشد. منبع و ماهیت این بُعد چیست؟ چگونه در کنش آفرینش هنری پدیدار می‌شود؟ چگونه در تجربهٔ درک‌کننده زیبایی‌شناختی به وجود می‌آید؟ فکر می‌کنم زیبایی‌شناسان موافق باشند که نوع واقعیت، یعنی ماده‌ای که ساختار بُعد زیبایی‌شناختی را شکل می‌دهد، معنای انسانی است. هدف نهایی فرایندآفرینش اثر هنری، بیان[2] یا انتقال معنای انسانی

1. Mona Lisa 2. expression

است و هدف درک‌کننده یا دریافت‌کنندهٔ زیبایی‌شناختی، لذت بردن از این معناست؛ چرا که این همان چیزی است که هنرمند خلق و منتقل می‌کند. بااین‌حال، معنای انسانی، ارزش انسانی تحقق‌یافته است. بنابراین، بحث و بررسی دربارهٔ پیدایش ویژگی بزرگی، صرف‌نظر از وضعیت هستی‌شناختی آن، بررسی عناصر، منطق، و پویاییِ خلاقِ کنشی است که در آن بُعد هنری در فرایندآفرینش هنری آشکار می‌گردد. این فرایند، شامل دو عنصر اصلی است: اول، موضوع تأمل هنری؛ یعنی ساحت ارزش‌های انسانی یا معنای انسانی که جوهر بُعد هنری است؛ و دوم، کنشی که در آن هنرمند فرمی را می‌آفریند که تجسم شهود او از ساحت معنایی است که او بر آن تأمل می‌کند. اجازه دهید پویایی این فرایندوگانه را با جزئیات بیش‌تری مورد بحث قرار دهم.

ماهیت و وجه وجودی موضوع تأمل هنری چیست؟ اثر هنری یک مصنوعِ بیانگر[1] است؛ به این ترتیب که محتوای خاصی را منتقل می‌کند: دانش، بینش، درک، شهود روحی، یا پیامی معنادار در قالب یک احساس. این پیام صرفاً شخصی یا ذهنی نیست؛ یعنی هنرمند، احساسات، ایده‌ها، حالات، نگرانی‌ها، یا دغدغه‌های خود را اعتراف یا آشکار نمی‌کند، یا این‌که بر شانهٔ مخاطب و دریافت‌کنندهٔ زیبایی‌شناختی «زار» نمی‌زند، بلکه تلاشی جدی برای انتقال معنای عینی مهمی انجام می‌دهد. اگرچه او در کار خود حضور دارد، اما این حضوری انسانی است: حضوری که با ناظران به عنوان یک انسان سخن می‌گوید و آن‌ها می‌توانند با آن همذات‌پنداری کنند. ناظران و مخاطبان، احساس، ایده، حس، یا نگرانی‌ای را که هنرمند انتقال می‌دهد به مثابه چیزی از آنِ خود احساس می‌کنند. آنچه احساس

1. expressive object